

نظریه پردازان کلاسیک ترجمه (۲)

روش درست ترجمه کردن^۱

لئوناردو برونو (۱۳۷۴-۱۴۴۴)

ترجمه نصرالله مرادیانی

اخلاق نیکوماخوس ارسطو را که از زبان یونانی به لاتین ترجمه کردم، مقدمه‌ای هم به آن افزودم و در آن به شمار زیادی از خطاهایی اشاره کردم که مترجمان پیشین این کتاب مرتکب شده بودند. در این مقدمه توضیح دادم که خود چگونه این خطاها را تصحیح کرده‌ام. شنیده‌ام که خیلی‌ها تصحیحات مرا سخت‌گیرانه دانسته‌اند. استدلال آن‌ها چنین است: «مترجمان اگرچه ممکن است بر خطا رفته باشند، چیزی را که فهمیده‌اند با صداقت به رشته تحریر درآورده‌اند، و از این رو سزاوار تمجیدند نه تقیح. بنابراین شایسته‌تر آن است که منتقدان منصف بر اشتباه‌های بدیهی انگشت نگذارند؛ بلکه به جای سرزنش پیشینیان خود ترجمه بهتری بنویسند.» اعتراف می‌کنم که در انتقاد کمی زیاده‌روی کرده‌ام، ولی این زیاده‌روی ناشی از خشمی بود که از نیتی درست سرچشمه می‌گرفت. از دیدن ترجمه این کتاب‌های پرارزش که در اصل یونانی آکنده از لطافت و متانت هستند و در ترجمه به لاتین زبانی سخیف پیدا کرده‌اند سخت ناراحت شدم. وقتی می‌بینم کسی درباره نقاشی زیبای پروتوجنس، آپله یا آگائوفون که بسی مایه لذت‌ام می‌شوند، سخنی ناروا می‌گوید دلگیر می‌شوم و با تمام وجود به مقابله با او برمی‌خیزم. و این‌چنین بود که وقتی دیدم کتاب‌های ارسطو، که بسی عالی‌تر و استادانه‌تر از هر نقاشی‌اند، خوار شده‌اند، احساس کردم جانم را به صلیب کشیده‌اند و سخت متأثر شدم. اگر برخی فکر می‌کنند که من زیاده‌روی کرده‌ام، باید بدانند که آرمانی مرا به این کار برانگیخته است؛ آرمانی بس ارزشمند که اگر به‌خاطر آن

^۱ این مقاله ترجمه‌ای است از بخش اول فصل هشتم کتاب زیر:

Lefevere, A. *Translation/ History/ Culture: A Sourcebook*. London: Routledge.

زیاده‌روی کرده باشم، خود را سزاوار عفو می‌بینم. با این حال من بر این باورم که حتی ذره‌ای زیاده‌روی نکرده‌ام. بلکه خشم‌ام نجات‌بخش ذوق متعالی و بشریت بوده است. آخر، آیا من سخنی علیه اخلاقیات سایر مترجمان بر زبان راندم؟ یا حرفی علیه شیوه زندگی‌شان گفتم؟ آیا آنان را خائن، مست یا هرزه نامیدم؟ به‌هیچ‌وجه. پس بر کدام خصلت آنان تاختم؟ بر بی‌تجربه‌گی‌شان در نوشتن. شما را به‌خدا آیا این توهین بزرگی است؟ آیا ممکن نیست که کسی انسانی شریف باشد و درعین حال از راه و رسم نوشتن غافل باشد؟ یا عاری از آن تجربه گسترده‌ای باشد که من انتظارش را دارم؟ من چنین شخصی را نه انسانی بد که فقط مترجمی بد می‌دانم. اگر افلاطون هم می‌خواست بی‌هیچ تجربه‌ای سکان کشتی را به دست بگیرد، همین انتقاد را بر او وارد می‌دانستم. بی‌شک از اعتبار فلسفه او نمی‌کاستم، بلکه فقط می‌گفتم که برای ناخدا شدن، بی‌تجربه و بی‌کفایت است.

من برآنم که قدرت مترجم در این است که بتواند آنچه را که در زبانی نوشته شده، به خوبی به زبانی دیگر برگرداند. هیچ‌کس نمی‌تواند از پس این کار برآید مگر در هر دو زبان صاحب تجربه باشد، آن هم تجربه‌ای گسترده و ژرف. اما این کافی نیست، چراکه بسیاری از مردم توانایی فهم دارند، ولی توانایی بیان ندارند؛ درست همان‌طور که بسیاری از مردم می‌توانند به‌درستی درباره یک تابلوی نقاشی داوری کنند، بااین حال خود نقاشی نمی‌کنند؛ و بسیاری مردم موسیقی را می‌شناسند ولی خود نمی‌توانند آواز بخوانند.

درنتیجه، نوشتن ترجمه‌ای صحیح، کار دشواری است. پیش از هر چیز باید به زبانی که از آن ترجمه می‌کنید آگاه باشید، و این آگاهی نباید ناچیز یا سطحی بلکه باید گسترده باشد؛ آگاهی که پشتوانه تجربه‌ای ژرف و دقیق دارد؛ تجربه غرق شدن در مطالعه روزانه آثار فیلسوفان و خطیبان و شاعران و دیگر نویسندگان. تا همه آن‌ها را نخوانده باشید، با آن‌ها زندگی نکرده باشید، در ذهن‌تان ورزشان نداده و حفظ‌شان نکرده باشید، نمی‌توانید قدرت و معنای کلمه‌ها را بفهمید؛ خاصه از آن رو که ارسطو و افلاطون، نه فقط دانشمند بلکه ادیب هم بودند. آنان هم از بهترین شیوه‌های نگارش شاعران و خطیبان و تاریخ‌دانان کهن بهره می‌گرفتند و هم خود در انتخاب واژگان و انشای کلمات خلاقیت بکار می‌بردند. بنابراین، در آثارشان صنایع ادبی و استعاره‌هایی پیدا می‌شود که از جهت لفظی یک معنا دارند و از جهت فهم عرفی معنایی دیگر.

بنابراین مترجم باید کار خود را زمانی آغاز کند که مطمئن است زبان مبدأ را تا حدی که در توان بشری است می‌داند و آگاه است که بدون مطالعه درست، گسترده و مداوم نویسندگان مختلف نمی‌تواند به معرفت آن زبان دست یابد. به علاوه، باید به زمان مقصد کاملاً مسلط باشد و بر آن اشراف کامل داشته باشد تا وقتی می‌خواهد معادلی برای واژه‌ای بگزیند، به در دسر نیفتد یا به گرت‌برداری متوسل نشود یا اصل واژه را عیناً نیاورد. در ضمن باید از قدرت و ماهیت واژه‌ها و ظرافت‌های معنایی آن‌ها آگاه باشد. در عین حال نباید صنایع ادبی و شیوه انشای نویسندگان بزرگ را نادیده بگیرد. باید در نوشتن از آن‌ها تقلید کند و از هنجارگریزی در کاربرد واژگان و صنایع ادبی بپرهیزد، خاصه اگر این هنجارگریزی نابجا و خام‌دستانه باشد.

آنچه که بر شمر دم جملگی ضروری‌اند. علاوه بر این‌ها، مترجم باید گوش‌ی تیز داشته باشد تا آنچه را که نویسنده به لحن و آوازی خوش گفته، درست بشنود و ناخوش بیان نکند یا توازنش را برهم نزند. از آنجایی که همه نویسندگان بزرگ، مخصوصاً افلاطون و ارسطو، سخن خود را به زیور هنر می‌آرایند، مترجمی که بخواهد نامش برازنده این عنوان باشد، باید به خدمت هر دو ارباب درآید و گرنه ممکن است آنچه را که نویسنده با هنرمندی بیان کرده به زبانی ناشیانه، نامنسجم و کم‌مایه ترجمه کند. هر مترجمی که از فهم سخن نویسنده یا از آفرینش سبک او عاجز است، سزاوار نکوهش و نقد است؛ چون با نوشتن ترجمه غلط، یا خوانندگان را به طرق مختلف گمراه می‌کند یا با ارائه تصویری مضحک و بی‌معنی از نویسنده، از اعتبار و شهرت او می‌کاهد. با وجود این، برخی می‌گویند هر کس آنچه را که می‌داند منتشر می‌کند، حتی اگر به هنر نوشتن هم آراسته نیست، شایسته تقدیر است نه سرزنش. شاعری که ابیاتی سخیف می‌نویسد شایسته ستایش نیست، حتی اگر نیتش سرودن اشعار خوب بوده است. چنین فردی را ما شایسته سرزنش می‌دانیم چون به کاری دست زده که از راه و رسم آن آگاه نیست. پیکرتراشی را هم که ولو ناخواسته مجسمه‌ای زشت ساخته باشد سرزنش می‌کنیم چون به ابزار کارش تسلط نداشته است. نقاشانی که می‌کوشند با نسخه‌برداری از نقاشی‌های موجود نقاشی یاد بگیرند، سعی می‌کنند شکل، طرز ایستادن، طرز راه رفتن و خطوط بدن را نه آن‌طور که خود می‌خواهند بلکه آن‌طور که صاحب‌اثر طراحی کرده انتقال بدهند. در ترجمه هم همین‌طور است. مترجم، ذهن و اراده و

جانش را به مؤلف می‌سپارد تا ببیند او چگونه شکل، طرز ایستادن، طرز راه‌رفتن، سبک و سایر ویژگی‌ها را منتقل کرده است. نتیجه چنین ترجمه‌ای شگفت‌انگیز خواهد بود. هر نویسنده‌ای ویژگی‌های سبکی خاص خود را دارد. سیسرو در تعدد واژگان زبانزد است و سلیست در ایجاز سبک و لیوی در شکوه گاه و بی‌گاه سبکش. در ترجمه نویسندگان خاص، مترجم خوب چنان با آن‌ها همساز می‌شود که تمام ویژگی‌های سبکی آن‌ها را به ترجمه منتقل می‌کند. اگر متنی از سیسرو را ترجمه می‌کند، جملات زیبا، احساس‌برانگیز و پرطنین او را با همه تنوع و فراوانی‌شان باز می‌آفریند. گاه نیز کلام او را قبض یا بسط می‌دهد. برعکس، اگر متنی از سلیست را ترجمه می‌کند، به تک‌تک واژگان کم‌شمار او نیک می‌اندیشد و پیش از هرچیز می‌کوشد معادل‌هایی مناسب و درخور سبک او پیدا کند حتی اگر لازم باشد به زبانی موجزتر دست یابد. اگر متنی از لیوی ترجمه می‌کند، چاره‌ای ندارد جز اینکه ویژگی‌های سبکی این مؤلف را تقلید کند، چون مترجم به‌ناچار در سبک نویسنده جذب می‌شود و برایش آسان نخواهد بود که معنی را به درستی منتقل کند مگر این‌که خود را به مقام نویسنده ارتقاء بدهد و کلام او را با واژگان و صناعات بلاغی درخور بازآفرینی کند چرا که مهم‌ترین اصل ترجمه این است که صورت متن اصلی تا حد ممکن حفظ شود تا هم درک معنی به قیمت از دست‌رفتن واژه‌ها تمام نشود و هم هنر نویسنده در به‌کارگرفتن واژه‌ها از دست نرود.

گفتیم که نوشتن ترجمه خوب بسی دشوار است چون بسیاری ویژگی‌هاست که ضرورتاً باید رعایت شود. اما دشوارترین کار مترجم آن است که سبک پُرتکلف نویسنده را به سبکی اثربخش و گیرا ترجمه کند. مترجم باید بداند که لازم است به متنی که به سبکی پُرتکلف نوشته شده به مدد نقطه، ویرگول و سایر علائم سجاوندی وضوح کامل ببخشد و آن را برای خواننده قابل‌فهم کند. مترجم باید پیش از همه در حفظ زیبایی‌های سبک نویسنده بکوشد، زیرا در غیر این صورت اعتبار نویسنده را مخدوش می‌کند. اما مترجم ممکن نیست بدون کسب تجربه و تحمل رنج طاقت‌فرسا به چنین قدرتی دست یابد. مترجم باید ویژگی‌های خاص هر متن را بفهمد و آن‌ها را به شیوه‌ای مشابه به ترجمه منتقل کند. اگر متن اصلی دو برجستگی دارد، برجستگی واژگانی و برجستگی محتوایی، بازآفرینی هر دو نوع برجستگی در ترجمه دشوار است، ولی بازآفرینی برجستگی‌های واژگانی دشوارتر است زیرا عناصر نظیر باید به عناصر

نظیر ترجمه شوند، عناصر متضاد به عناصر متضاد، و عناصر مخالف به عناصر مخالف، چیزی که یونانیان آن را تقابل می‌نامیدند. با این حال، در بیش‌تر مواقع واژگان لاتین تعداد سیلاب بیش‌تری نسبت به واژگان یونانی نظیرشان دارند، و غالباً با صداهایی که گوش به راحتی می‌شنود سازگار نیستند. اگر اصواتی که خطیب، گاه‌وبی‌گاه در خطابه‌اش به کار می‌برد به موقع ادا شود و کلام نویسنده درست تقطیع شود، تأثیر بیش‌تری می‌گذارد. مترجم از آرایه‌های محتوایی، خاصه آن آرایه‌های برتری که در کار بهترین نویسندگان دیده می‌شوند و به متن زیبایی و شکوه می‌بخشند، نباید غافل باشد. مترجمی که این آرایه‌ها را بدون در نظر گرفتن برجستگی‌شان ترجمه می‌کند یا آن‌ها را حذف می‌کند چگونه انتظار دارد مورد سرزنش واقع نشود؟
